



فلسفه تاریخ

(کارشناسی ارشد رشته تاریخ)

دکتر سید ابوالفضل رضوی

امروزه کتاب‌خوانی و علم‌آموزی، نه تنها یک وظیفه‌ی ملی، که یک واجب دینی است.

مقام معظم رهبری

در عصر حاضر یکی از شاخصه‌های ارزیابی رشد، توسعه و پیشرفت فرهنگی هر کشوری میزان تولید کتاب، مطالعه و کتاب‌خوانی مردم آن مرز و بوم است. ایران اسلامی نیز از دیرباز تاکنون با داشتن تمدنی چندهزارساله و مراکز متعدد علمی، فرهنگی، کتابخانه‌های معتبر، علما و دانشمندان بزرگ با آثار ارزشمند تاریخی، سرآمد دولت‌ها و ملت‌های دیگر بوده و در عرصه‌ی فرهنگ و تمدن جهانی به‌سان خورشیدی تابناک همچنان می‌درخشد و با فرزندان نیک‌نهاد خویش هنرنمایی می‌کند. چه کسی است که در دنیا با دانشمندان فرزانه و نام‌آور ایرانی همچون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، فارابی، خوارزمی و ... همچنین شاعران برجسته‌ای نظیر فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ و ... آشنا نباشد و در مقابل عظمت آنها سر تعظیم فرود نیاورد. تمامی این افتخارات ارزشمند، برگرفته از میزان عشق و علاقه فراوان ملت ما به فراگیری علم و دانش از طریق خواندن و مطالعه منابع و کتاب‌های گوناگون است. به شکرانه‌ی الهی، تاریخ و گذشته ما، همیشه درخشان و پربار است. ولی اکنون در این زمینه در چه جایگاهی قرار داریم؟ آمار و ارقام ارائه‌شده از سوی مجامع و سازمان‌های فرهنگی در مورد سرانه‌ی مطالعه‌ی هر ایرانی، برایمان چندان امیدوارکننده نمی‌باشد و رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز از این وضعیت بارها اظهار گله و ناخشنودی نموده‌اند.

کتاب، دروازه‌ای به سوی گستره‌ی دانش و معرفت است و کتاب خوب، یکی از بهترین ابزارهای کمال بشری است. همه‌ی دستاوردهای بشر در سراسر عمر جهان تا آنجا که قابل کتابت بوده است، در میان دست‌نوشته‌هایی است که انسان‌ها پدید آورده و می‌آورند. در این مجموعه‌ی بی‌نظیر، تعالیم الهی، درس‌های پیامبران به بشر، و همچنین علوم مختلفی است که سعادت بشر بدون آگاهی از آنها امکان‌پذیر نیست. کسی که با دنیای زیبا و زندگی‌بخش کتاب ارتباط ندارد بی‌شک از مهم‌ترین دستاوردهای انسانی و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است. با این دیدگاه، به‌روشنی می‌توان ارزش و مفهوم رمزی عمیق در این حقیقت تاریخی را دریافت که اولین خطاب خداوند متعال به پیامبر گرامی اسلام (ص) این است که «بخوان!» و در اولین

سوره‌ای که بر آن فرستاده‌ی عظیم‌الشان خداوند، فرود آمده، نام «قلم» به تجلیل یاد شده‌است: «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» در اهمیت عنصر کتاب برای تکامل جامعه‌ی انسانی، همین بس که تمامی ادیان آسمانی و رجال بزرگ تاریخ بشری، از طریق کتاب جاودانه مانده‌اند.

دانشگاه پیام‌نور با گستره‌ی جغرافیایی ایران‌شمول خود با هدف آموزش برای همه، همه‌جا و همه‌وقت، به‌عنوان دانشگاهی کتاب‌محور در نظام آموزش عالی کشورمان، افتخار دارد جایگاه اندیشه‌سازی و خردورزی بخش عظیمی از جوانان جویای علم این مرز و بوم باشد. تلاش فراوانی در ایام طولانی فعالیت این دانشگاه انجام پذیرفته تا با بهره‌گیری از تجربه‌های گرانقدر استادان و صاحب‌نظران برجسته کشورمان، کتاب‌ها و منابع آموزشی درسی شاخص و خودآموز تولید شود. در آینده هم، این مهم با هدف ارتقای سطح علمی، روزآمدی و توجه بیشتر به نیازهای مخاطبان دانشگاه پیام‌نور با جدیت ادامه خواهد داشت. به‌طور قطع استفاده از نظرات استادان، صاحب‌نظران و دانشجویان محترم، ما را در انجام این وظیفه‌ی مهم و خطیر یاری‌رسان خواهد بود. پیشاپیش از تمامی عزیزانی که با نقد، تصحیح و پیشنهادهای خود ما را در انجام این وظیفه‌ی خطیر یاری می‌رسانند، سپاسگزاری می‌نماییم. لازم است از تمامی اندیشمندانی که تاکنون دانشگاه پیام‌نور را منزلگاه اندیشه‌سازی خود دانسته و ما را در تولید کتاب و محتوای آموزشی درسی یاری نموده‌اند، صمیمانه قدردانی گردد. موفقیت و بهروزی تمامی دانشجویان و دانش‌پژوهان عزیز آرزوی همیشگی ما است.

دانشگاه پیام‌نور

فهرست مطالب

پیشگفتار	نه
فصل اول. فلسفه تاریخ؛ ماهیت و مفاهیم	۱
هدف‌های کلی.....	۱
هدف‌های یادگیری.....	۱
۱-۱ معنا و مفهوم فلسفه تاریخ.....	۱
۲-۱ موضوعیت فلسفه تاریخ.....	۳
۳-۱ فلسفه تاریخ در دو نگاه متفاوت.....	۵
۱-۳-۱ فلسفه انتقادی تاریخ.....	۵
۲-۳-۱ فلسفه نظری تاریخ.....	۶
۱-۲-۳-۱ پیشینه و اهمیت فلسفه نظری تاریخ.....	۶
۲-۲-۳-۱ ماهیت و چیستی فلسفه نظری تاریخ.....	۸
خودآزمایی تشریحی.....	۱۷
 فصل دوم. فلسفه دوری تاریخ	 ۱۹
هدف‌های کلی.....	۱۹
هدف‌های یادگیری.....	۱۹
۱-۲ ماهیت فکر فلسفی و نگرش دوری به تاریخ.....	۱۹
۱-۱-۲ زمینه‌های تاریخی.....	۱۹
۲-۱-۲ تفکر فلسفی: انسان و مسئله تاریخ.....	۲۱
۲-۲ نمودهای تلقی دوری تاریخ در دوران باستان.....	۲۷
خودآزمایی تشریحی.....	۳۶

فصل سوم. فلسفه خطی در اندیشه یهود و مسیحیت	۳۷
هدف‌های کلی.....	۳۷
هدف‌های یادگیری.....	۳۷
۱-۳ ادیان توحیدی، بنیان فلسفه خطی تاریخ.....	۳۷
۲-۳ نگرش تاریخی در نزد یهود.....	۴۰
۱-۲-۳ زمینه‌های تاریخی.....	۴۰
۲-۲-۳ نگرش فلسفی به تاریخ.....	۴۴
۳-۳ نگرش تاریخی مسیحیت.....	۵۰
۱-۳-۳ زمینه‌های تاریخی.....	۵۰
۲-۳-۳ نگرش فلسفی به تاریخ.....	۵۶
۳-۳-۳ سهم آگوستین در فلسفه تاریخ مسیحیت.....	۶۳
۴-۳ دگراندیشی تاریخی و گذار از بیش آگوستینی.....	۷۵
خودآزمایی تشریحی.....	۸۲
 فصل چهارم. مسلمانان و درک فلسفی تاریخ	۸۵
هدف‌های کلی.....	۸۵
هدف‌های یادگیری.....	۸۵
۱-۴ درآمد.....	۸۵
۲-۴ ماهیت تاریخ و بیش تاریخی مسلمانان.....	۸۶
۳-۴ بی‌اعتنایی حکمای مسلمان به تاریخ.....	۸۸
۴-۴ ابن‌خلدون، فیلسوف-مورخ مسلمان.....	۹۲
خودآزمایی تشریحی.....	۹۷
 فصل پنجم. فلسفه تاریخ در قرون جدید	۹۹
هدف‌های کلی.....	۹۹
هدف‌های یادگیری.....	۹۹
۱-۵ نگرش اومانستی و مشی‌ترقی‌جویانه تاریخ.....	۹۹
۲-۵ پیشرفت، نگاه مسلط در اندیشه دنیای مدرن.....	۱۰۱
۳-۵ فلاسفه نظری تاریخ در دوران مدرن.....	۱۰۳
۱-۳-۵ بازنده‌های سنتی در نگرش تاریخی بوسوئه.....	۱۰۳
۲-۳-۵ پیوند نگرش‌های اعتقادی و اومانستی در فلسفه تاریخ ویکو.....	۱۰۶
۳-۳-۵ ولتر، واضع فلسفه تاریخ.....	۱۱۴
۴-۳-۵ منتسکیو و تاریخ‌نگاری اجتماعی.....	۱۱۶
۵-۳-۵ تورگو و کُنْدُرسه؛ دگراندیشان روشنگری.....	۱۱۷
۶-۳-۵ کانت و طرح تاریخ جهانی.....	۱۲۰
۷-۳-۵ فلسفه تاریخ در نگاه هردر.....	۱۲۴
۸-۳-۵ فلسفه و تاریخ در نگاه هگل.....	۱۲۶
۱-۸-۳-۵ فلسفه تاریخ هگل.....	۱۲۹

۱۳۵.....	۹-۳-۵ فلسفه تاریخ در نزد مارکس.....
۱۴۲.....	۴-۵ قرن بیستم و چرخش در برداشت فلسفی تاریخ.....
۱۴۴.....	۱-۴-۵ اشپنگلر.....
۱۴۷.....	۲-۴-۵ توین بی.....
۱۵۴.....	خودآزمایی تشریحی.....

۱۵۵.....	فصل ششم. پیشینه و جایگاه فلسفه انتقادی تاریخ.....
۱۵۵.....	هدف‌های کلی.....
۱۵۵.....	هدف‌های یادگیری.....
۱۵۵.....	۱-۶ کلیات.....
۱۵۶.....	۲-۶ جایگاه علم تاریخ در عهد کلاسیک یونان.....
۱۵۸.....	۳-۶ جایگاه علم تاریخ پیش از قرون جدید.....
۱۶۰.....	۴-۶ فراهم شدن زمینه‌های نگرش علمی به تاریخ.....
۱۶۴.....	۵-۶ علمیت تاریخ.....
۱۷۲.....	خودآزمایی تشریحی.....

۱۷۳.....	فصل هفتم. مبادی و مبانی فلسفه انتقادی تاریخ.....
۱۷۳.....	هدف‌های کلی.....
۱۷۳.....	هدف‌های یادگیری.....
۱۷۳.....	۱-۷ عینیت و امر واقع در تاریخ.....
۱۷۳.....	۱-۱-۷ طرح مسئله و کشمکش‌های مطروحه.....
۱۷۴.....	۲-۱-۷ جایگاه عینیت در تاریخ.....
۱۷۷.....	۳-۱-۷ عینیت و ابهامات مطرح.....
۱۸۴.....	۴-۱-۷ تحدید مفهومی.....
۱۸۶.....	۲-۷ علیت در تاریخ.....
۱۸۶.....	۱-۲-۷ طرح مسئله.....
۱۸۷.....	۲-۲-۷ علیت در تاریخ، چگونگی و چرایی.....
۱۸۸.....	۳-۲-۷ علیت و روش‌مندی در تاریخ.....
۱۹۲.....	۴-۲-۷ تاریخ: جبر، تصادف و یا تعلیل.....
۱۹۵.....	۳-۷ تبیین در تاریخ.....
۱۹۵.....	۱-۳-۷ درآمد.....
۱۹۶.....	۲-۳-۷ تبیین‌های طبیعی و تبیین‌های تاریخی.....
۱۹۸.....	۳-۳-۷ طرح و نقد نگرش‌های پوزیتیویستی.....
۲۰۱.....	۴-۳-۷ تبیین تاریخی در پرتو نگرش‌های ایده‌الیستی.....
۲۰۵.....	۵-۳-۷ دیگر نظریه‌های مطرح.....
۲۱۱.....	۴-۷ تعمیم و قانون‌مندی در تاریخ.....
۲۱۱.....	۱-۴-۷ درآمد.....
۲۱۳.....	۲-۴-۷ تعمیم‌های تاریخی و مناقشه‌های روش‌شناسی.....

۲۱۶.....	۳-۴-۷ تعمیم در تاریخ: نظرگاه مخالفان.....
۲۱۸.....	۴-۴-۷ تعمیم در تاریخ: دیدگاه موافقان.....
۲۲۰.....	۵-۴-۷ ماهیت تعمیم‌های تاریخی.....
۲۲۱.....	۵-۷ تفسیر در تاریخ.....
۲۲۵.....	خودآزمایی تشریحی.....
۲۲۷.....	فرجام سخن.....
۲۲۹.....	منابع و مآخذ.....

پیشگفتار

مفهوم فلسفه تاریخ را نخستین بار *ولتر*، فیلسوف-مورخ فرانسوی به کار برد. این مفهوم، درک فلسفی تاریخ و فهم متفاوت‌تر ماهیت و چرایی تحقق آن را در خود دارد. در یک تقسیم‌بندی معمول، فلسفه تاریخ را در دو مبحث «فلسفه نظری» و «فلسفه انتقادی» مطالعه می‌کنند. فلسفه‌های نظری تاریخ، مدعی کشف و ارائه الگوهای کلی حاکم بر تاریخ و شرح قانون‌مندی آن هستند و با جسارت تمام از حاکمیت قوانینی عام بر سیر تحول تاریخ سخن می‌گویند. این‌گونه فلسفه‌پردازی درباره تاریخ که با سرشت و سرنوشت و اندیشه و اعتقاد انسان‌ها ارتباط دارد، عمری طولانی، شاید به موازات حیات اجتماعی انسان داشته و مشتمل بر بینش و نگرش انسان در دو نگاه مادی و معنوی است. فلسفه نظری تاریخ، دانشی درجه اول است که با تاریخ در کلی‌ترین معنای آن، به وسعت جهان در برداشت موردنظر معتقدان بدان سر و کار دارد و به‌گونه‌ای با جهان‌بینی و بینش اعتقادی انسان‌ها در پیوند است. حال آن که فلسفه انتقادی تاریخ، به‌عنوان دانشی درجه دوم، که فهم و ایضاح ساز و کار تکوین و تحول علم تاریخ را رسالت خود می‌داند، به نسبت، عرصه‌ای نوظهور است و به‌طور مشخص در قرون اخیر و به‌خصوص قرن بیستم به بار نشسته است. در فلسفه انتقادی، از منظر معرفت‌شناسی به تاریخ پرداخته می‌شود و حوزه‌ای است که با تاریخ‌نگاری و دستاورد مورخان و تاریخ‌شناسان هم‌پوشی و تداخل دارد. اگرچه به‌طور دقیق تمایز میان فلسفه نظری و انتقادی امکان‌پذیر نیست و مورخ یا تاریخ‌شناس، درعین‌حالی که به شیوه روش‌مند، گذشته را مطالعه می‌کند از فلسفه نظری تاریخ نیز فارغ نبوده و بسته به برداشت و نگرش تاریخی خویش به بازسازی گذشته می‌پردازد، اما در فلسفه انتقادی تاریخ به این بُعد نظری و

هستی‌شناسی تاریخ کمتر توجه می‌شود و ساز و کار معرفتی تاریخ به‌عنوان یک دانش درجه دوم موردنظر قرار می‌گیرد. بدون تردید طرز تلقی، باورها، مبادی متافیزیکی، پیش فرض‌ها و بینش عالمان در پیدایش علوم مختلف و از جمله تاریخ مؤثرند و بنابراین تلقی نظری از تاریخ در ماهیت معرفتی تاریخ‌شناسان تأثیرگذار است، اما این تأثیرگذاری، غیرمستقیم و ناخودآگاه است و در فلسفه علم تاریخ به این حوزه نظری به‌عنوان یک تکلیف پرداخته نمی‌شود.

فلسفه تاریخ، به‌عنوان دانش و یا عرصه‌ای بین‌رشته‌ای، در فهم متفاوت و مؤثر تاریخ، سهم به‌سزایی دارد؛ بنابراین آگاهی بر مباحث و سیر تحول آن، بر دانش‌پژوهان تاریخ لازم است و بایسته است که دانشجویان رشته تاریخ اهتمام بیشتری بدین عرصه اثرگذار داشته باشند. با در نظر داشتن این مهم، کتاب حاضر، تدوین متنی آموزشی برای دانشجویان تاریخ در مقطع کارشناسی ارشد، مطابق با سرفصل‌های تعیین‌شده در برنامه‌های درسی را موردنظر دارد. البته تدوین و تنظیم مطالب به‌گونه‌ای انجام شده‌است که علاوه بر دانشجویان دوره کارشناسی ارشد، برای دانشجویان دیگر مقاطع نیز مفید و قابل استفاده باشد. در این جهت، فقدان نوشتاری به زبان فارسی که به‌صورت منسجم، هر دو عرصه فلسفه نظری و انتقادی تاریخ را پوشش دهد و نوعی هماهنگی مفهومی و معنایی با خود بیاورد نیز بر ضرورت انجام چنین تألیفی افزوده است. نگارنده این نوشتار، پیش از این کتابی با عنوان فلسفه انتقادی تاریخ منتشر کرده که از سوی انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به چاپ رسیده است. بخش مهم مباحث مربوط به فلسفه انتقادی تاریخ در این کتاب نیز به‌گونه‌ای جرح و تعدیل همان مباحث است، متنها درباره فلسفه نظری تاریخ و سیر تحول مباحث آن کتابی که به‌صورت روش‌مند و با رعایت اصول آکادمیک تألیف‌شده باشد، وجود ندارد و در صورت وجود، یا ناقص است و بیشتر مباحث مطرح در اثر حاضر را در خود ندارد و یا مباحث مطرح‌شده، در کتب مختلف پراکنده است و در اثری واحد جمع و تنظیم نشده است. به‌علاوه اغلب این آثار یا ترجمه است و یا از سوی متخصصان تاریخ انجام‌نشده است. بنابراین یکی از اهداف اصلی نگارنده، جمع مطالب پراکنده و ارائه متن منسجمی بوده است که برای دانشجویان تاریخ کاربرد بیشتری داشته باشد. در این میان، تا جایی که نگارنده اطلاع دارد به جز درس گفتارهای فلسفه تاریخ دکتر سید هاشم آقاچاری که توسط دانشجویان تاریخ دانشگاه تربیت مدرس تدوین‌شده و حاوی بینش و روش علمی است و نگارنده نیز در اخذ الگو و بهره‌وری علمی از آن استفاده کرده و بدان ارجاع داده است، متن مؤثر و مفیدی که به‌وسیله اصحاب تاریخ در این حوزه تدوین و تألیف‌شده

باشد، وجود ندارد و یا در دسترس نگارنده نبوده است. این در حالی است که تلاش نگارنده این بوده است که در حد امکان از تألیف‌ها و ترجمه‌های مطرح و مفید در این حوزه استفاده نماید تا متنی هر چه بیشتر منسجم، هماهنگ و قابل استفاده ارائه نماید. در فصل مربوط به بینش تاریخی مسلمانان نیز نظر به نوعی بیگانگی مورخان و فیلسوفان در جهان اسلام از حیث اهتمام مشترک به تاریخ و تاریخ‌شناسی، بیشتر به بینش و روش تاریخ‌نگارانه مسلمانان پرداخته شده و البته مباحث به گونه‌ای آمده است که نگرش تاریخی مسلمانان را قابل درک نشان می‌دهد. مطالب این فصل نیز جرح و تعدیل مباحثی از کتاب دیگر نگارنده است که انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی آن را به چاپ رسانده است.

مطالب نوشتار حاضر، در هفت فصل تنظیم شده است. فصل اول، ضمن واکاوی معنا و مفهوم فلسفه تاریخ و موضوعیت و جایگاه آن، در حد ضرورت به تعریف و تعبیر و اهمیت دو مبحث فلسفه نظری و فلسفه انتقادی تاریخ می‌پردازد. چهار فصل بعدی، سیر تحول فلسفه نظری تاریخ را بررسی و دو فصل پایانی، مباحث مطرح در حوزه فلسفه انتقادی تاریخ و سیر تحول آنها را بررسی می‌نماید.

مؤلف بر خود لازم می‌داند از زحمات همسر خویش که در تایپ و ویرایش این اثر همکاری مجدانه‌ای داشتند تشکر و قدردانی نماید. همین‌طور از همکاران محترم گروه تاریخ دانشگاه پیام نور و تلاش‌های مجدانه مدیران و کارشناسان ارجمند دفتر تدوین و تولید محتوای آموزشی دانشگاه پیام نور و مدیریت محترم انتشارات این دانشگاه که امکان انجام و نشر این اثر را فراهم آوردند سپاسگزاری می‌نماید. لازم به ذکر است با وجود تلاش و دقت فراوان در فهم و تنظیم مباحث کتاب، نگارنده آشکارا بر عیوب کار معترف است و امید آن دارد که اساتید، محققان، دانشجویان و دیگر خوانندگان محترم این نوشتار، با ذکر نقیصه‌ها و نقطه‌نظرهای اصلاحی خویش، نخست نگارنده و سپس دیگر علاقه‌مندان به این حوزه را در فهم بهتر مباحث یاری رسانند.

والسلام علی من التبع الهدی

سید ابوالفضل رضوی

دانشیار دانشگاه خوارزمی

Razavi_edu@yahoo.com

فصل اول

فلسفه تاریخ؛ ماهیت و مفاهیم

هدف‌های کلی

ضرورت آشنایی با:

۱. درک متفاوت تاریخ و جایگاه فلسفه تاریخ در این جهت
۲. درک میان رشته‌ای در تاریخ از حیث نسبت میان فلسفه و تاریخ
۳. راهکارهای منطقی دفاع از ماهیت معرفتی و روشی تاریخ

هدف‌های یادگیری

دانشجو پس از مطالعه این فصل می‌تواند:

۱. معنا و مفهوم فلسفه تاریخ را به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم این درس توضیح دهد.
۲. نسبت میان فلسفه و تاریخ و ضرورت درک فلسفی تاریخ را شرح دهد.
۳. مفاهیم فلسفه نظری و فلسفه انتقادی تاریخ را توضیح دهد و نسبت میان آنها را تشریح نماید.

۱-۱ معنا و مفهوم فلسفه تاریخ

اصطلاح «فلسفه تاریخ»^۱ را *ا.ف.ام. آریوت*^۲ مشهور به *ولتر* (۱۶۹۴-۱۷۷۸م) فیلسوف _مورخ فرانسوی وضع کرد. این اصطلاح را نخستین بار، *کشیش بازن*^۲ در کتابی با

1. Philosophy of History.

2. F.M.Arouet.

عنوان *فلسفه تاریخ*^۳ به کار برد که در سال ۱۷۶۵ میلادی در آمستردام به چاپ رسید (Vasicek, 2009: 26)؛ البته معنای گسترده‌ای که امروزه از واژه فلسفه تاریخ به دست می‌آید موردنظر *ولتر* نبود و آن را در مفهومی به کار می‌برد که به تبع شرایط «عصر روشنگری»^۴ ضرورت دگرگونی در تاریخ‌نگاری‌های مرسوم را در خود داشت. نگرش تاریخی *ولتر* که در آثار مختلف او به‌ویژه در «رساله‌ای درباره آداب و رسوم و روحیات ملل»^۵ تبلور یافته بود، مطالعه فلسفی تاریخ را مد نظر داشت، اما نظر به شرایط عصر روشنگری می‌توان طرز تلقی وی درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری را «تاریخ فرهنگ انتقادی»^۶ نامید. عصر روشنگری، همچنان که در جوانب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی عصر انقلاب بود، در زمینه نگرش تاریخی و تاریخ‌نگاری نیز یک عصر طلایی به شمار می‌رفت. در این عصر بشر به این درک رسیده بود که قدرت درک و فهم همه چیز را دارد و می‌تواند آینده خویش را به‌وسیله علم کنترل کند. به‌خصوص پیشرفت‌های به دست آمده در علوم دقیقه، الهام‌گر این ضرورت بود که دگرگونی در روش علوم مختلف می‌تواند موجبات پیشرفت آنها را فراهم سازد (کاسییر، ۱۳۸۲: ۵۷-۵۹؛ پولارد، ۱۳۵۴: ۳۱-۳۷). به همین دلیل، *ولتر* در پی دگرگونی معنا و مفهوم تاریخ، درک فلسفی از آن را در نظر داشت و آرزو می‌کرد که ای کاش تاریخ را فلاسفه می‌نوشتند (استنفورد، ۱۳۸۲: ۳۵؛ نف، ۱۳۴۰: ۵؛ پولارد، ۱۳۵۴: ۳۴-۳۵).

با هر تعبیری، در جهت ایستادگی در مقابل تاریخ‌نگاری مرسوم- که وجوه اعتقادی و سیاسی محض داشت و چندان به وجوه اقتصادی و اجتماعی یا همانا تاریخ فرهنگی و تمدنی نمی‌پرداخت- بود که *ولتر* مفهوم فلسفه تاریخ را به کار برد. *ولتر*، فلسفه تاریخ را در معنای تاریخ انتقادی و علمی به کار می‌برد و سهم اندیشه مورخان در خصوص رویدادهای تاریخی و تفسیر عقلانی از آنها را موردنظر داشت، اما فلاسفه بعدی همچون *هگل* (۱۷۷۰-۱۸۳۱م) و *هردر* (۱۸۰۳-۱۷۴۴م) به ترتیب در کتب: «*خطابه‌هایی درباره فلسفه تاریخ*» و «*اندیشه‌هایی درباره فلسفه تاریخ نوع بشر*» این اصطلاح را به کار بردند، آن را در معنایی غیر از آنچه *ولتر* به کار برده بود استعمال

1. Voltaire

2. Abbe Bazin

3. La Philosophie del, histoire

4. Enlightenment age

5. Essay on the custom de and spirit of Nations.

6. Critical Cultural History

کردند. چنانکه خواهد آمد، در این بین، سهم اندیشه‌پردازی اندیشمندانی همچون **آر.جی. کالینگوود** نیز با تعبیر خاصی که از فلسفه تاریخ ارائه می‌دادند، جالب توجه بود (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۷-۱۰؛ ادواردز، ۱۳۷۵: ۴، ۲۵۹). پوزیتیویست‌های قرن نوزده میلادی نیز فلسفه تاریخ را در معنای تلاش برای کشف قوانین و الگوهای کلی حاکم بر جریان رویدادها و یا همانا تاریخ به کار می‌گرفتند، منتها مقصود نظر اثبات‌گرایان، نه پردازش انتقادی تاریخ و درک فلسفی از آن در راستای شناخت رویدادها و معرفت مربوط بدان، بلکه کشف قوانین کلی تاریخ به سان یک علم تجربی بود که نمونه‌های بارز آن را می‌توان در تاریخ‌نگاری فرانسه این قرن ملاحظه نمود (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۷؛ پیران، ۱۳۷۲: سیزده).

۱-۲ موضوعیت فلسفه تاریخ

صرف‌نظر از سابقه کاربرد اصطلاح، درخصوص چیستی و ماهیت فلسفه تاریخ باید از نوعی ابهام نهفته در این مفهوم یاد کرد. چرا که فلسفه تاریخ، در معانی نزدیک به هم از جمله: تاریخ فلسفی، فلسفه تاریخ، نظریه و فراترئی در تاریخ، تاریخ نظری، منطق تاریخی، فراتاریخ، خرد تاریخی و ترکیب‌هایی از این قبیل به کار رفته که به‌طور دقیق از یکدیگر قابل تمیز نیستند. همه این مفاهیم از ارتباط متقابل فلسفه و تاریخ حکایت دارند، اما چندان تحدید مفهومی نشده و با وجود کثرت استعمال، تا امروز نیز مفاهیمی پر ابهام می‌نمایند (Vasicek, 2009: 26-27).

با هر ابهامی، فلسفه تاریخ، اصطلاحی است که از ترکیب دو مفهوم «فلسفه» و «تاریخ» حاصل شده و لذا ماهیت بین رشته‌ای دارد. وقتی از فلسفه تاریخ سخن به میان می‌آید، این تاریخ است که در کلی‌ترین معنای خود، موضوع مطالعه فلسفه واقع می‌شود. از این جهت، تاریخ اوبژه‌ای است که درک فلسفی از آن به‌عنوان سوژه مطالعه قلمداد می‌شود. در این قلمرو، تاریخ از دو حیث «هستی‌شناسی»^۱ و «معرفت‌شناسی»^۲ مورد مطالعه فلسفی واقع می‌شود و لذا در هر دو برداشت اصالت از آن تاریخ است. به تبع همین مطالعه دوگانه تاریخ از منظر فلسفی می‌توان گفت، فلسفه تاریخ هم می‌تواند در حکم «روش» و یا «ابزاری» باشد که تاریخ و معرفت تاریخی را به کمک آن مطالعه

1. Ontology

2. Epistemology

می‌کنیم - و به اصطلاح، شأن و ماهیت معرفتی تاریخ در آن لحاظ می‌شود - و هم به عنوان «دیدگاه» و «نگرشی» مطرح باشد که بر پایه‌ی آن، تلقی و طرز برداشت خاصی از هستی تاریخی در کلی‌ترین معنای آن موردنظر است.

درخصوص ارتباط میان فلسفه و تاریخ و موضوعیت داشتن فلسفه تاریخ، بسته به این که فلسفه و تاریخ را چگونه معنا کنیم و چه برداشتی از آنها داشته باشیم، ارتباط میان این دو دانش و به خصوص برداشت فلسفی از تاریخ، معنای متفاوتی پیدا می‌کند؛ چرا که روابط میان فلسفه و تاریخ همواره دو پهلوی پیچیده و پر ابهام بوده است. این پیچیدگی و ابهام به تفاوت میان قریحه فیلسوفان و مورخان مربوط می‌شود که در نتیجه آن، مورخان درصدد بازسازی جزء به جزء گذشته (موردنظر) و سپس تفسیر و تحلیل آن هستند، اما فیلسوفان چنین روندی را بیهوده می‌شمارند و درک، نتیجه‌گیری و دریافت نظریات کلی - از موضوعات موردنظر - را هدف خود قلمداد می‌کنند. فیلسوف با شرح و بسط همه جانبه، در پی طرح ساختمان قضایا و علت‌یابی آنهاست، اما مورخ به خصوص در بخشی که از آن با عنوان «معرفت تاریخی» یاد می‌شود، پیش از بررسی دقیق جزئیات و تدارک مواد اولیه‌ای که استحکام و تناسب آنها به اثبات نرسیده است، برپایی ساختمان و ارائه کلی‌گویی را بیهوده می‌شمارد (ایرنه مارو، ۱۳۷۵: ۵۶). این اختلاف قریحه فیلسوفان و مورخان، ریشه‌هایی بس دیرین داشته و می‌توان آن را بدینی فلاسفه نسبت به تاریخ قلمداد کرد. از نگاه فلسفی، ممکن است این تصور وجود داشته است که مورخان با امور انضمامی و منفرد روبه‌رویند و به اصطلاح، موضوعات منفرد و جزئی را بررسی می‌کنند (استنفورد ۱۳۸۲: ۵۳-۵۴، ۷۹-۸۰). اما فلاسفه با امور انتزاعی و کلی مواجهند و لذا قضیه‌های فلسفی و تاریخی به‌طور ذاتی با یکدیگر متفاوتند؛ بنابراین، درک فلسفی از تاریخ نیز امری غیرممکن است (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۴۹-۲۵۰، ۲۹۵-۲۹۶). این در حالی است که در مفاهیم فلسفه و تاریخ، تناقض معنوی و مفهومی وجود ندارد و عالمان هر دو دانش، سعی در درک خردمندانه از امور و قضایای موردنظر را دارند.^۱ تاریخ‌شناسان، امور جزئی را از حیث کلی، امور منفرد را از حیث جمعی و امور متغیر را از حیث ثبات

۱. مفهوم فلسفه از دو واژه «philia» و «Sophia» تشکیل شده که در زبان انگلیسی معنای کلی «عشق به خرد» و «خرد دوستی» را در خود دارد و تاریخ نیز چه در زبان و فرهنگ غربی و چه در زبان و فرهنگ عربی و فارسی، مفهومی است که به لحاظ لفظی و معنوی در معانی مختلف به کار رفته است، اما در هر دو فرهنگ غربی و اسلامی، معنای بصیرت، دانش، دانستن، خردورزی، شناخت و... آمده است (ساماران، ۱۳۷۵: ۲۴؛ روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۹-۲۸).

بررسی می‌کنند و این همه را با استفاده از نیروی خرد و در جهت بهبود روند تحولی جامعه به انجام می‌رسانند. از این حیث، کار مورخان با کار فیلسوفان برابری می‌کند و هم چنان که فلاسفه موضوع‌های مورد نظر خویش را در فضاها و تاریخی مطالعه می‌نمایند، مورخان نیز موضوعات خود را با درک فلسفی بررسی می‌کنند.

۱-۳ فلسفه تاریخ در دو نگاه متفاوت

در یک تقسیم‌بندی مرسوم، فلسفه تاریخ را، بسته به این که هستی تاریخی، سیر تحول آن و کشف معنا و مفهوم حاکم بر روند کلی رویدادها و به اصطلاح قانون‌مندی حاکم بر روند تاریخ را مدّ نظر داشته باشد یا به معرفت تاریخی و حدود و ثغور آن بپردازد، به دو گونه «فلسفه انتقادی» و «فلسفه نظری» تقسیم می‌کنند (Lemon, 2003: 7-8, Day, 2008: XII, Atkinson, 1996: 807, Dray, 1967, 247-248). از فلسفه نظری تاریخ با عنوان‌های فلسفه جوهری، فلسفه بنیادی، فلسفه تأملی، فلسفه ذاتی و فلسفه محتوایی - و شاید مفاهیم دیگر - نیز یاد می‌شود.^۱ فلسفه انتقادی تاریخ که منطق پژوهشی تاریخ را در خود دارد نیز با عنوان‌های: فلسفه تحلیلی، فلسفه علم تاریخ و فلسفه صوری تاریخ به کار می‌رود.^۲

۱-۳-۱ فلسفه انتقادی تاریخ

فلسفه انتقادی یا فلسفه علم تاریخ، معرفتی درجه دوم است که مطالعه و تحقیق درباره «علم تاریخ» را در دستور کار دارد. برخلاف فلسفه نظری تاریخ که بی‌واسطه و مستقیم با تاریخ ارتباط برقرار می‌کند و بنابراین دانشی درجه اول به حساب می‌آید که درباره هستی و ماهیت موضوع مورد مطالعه بحث می‌کند، فلسفه انتقادی تاریخ درباره معرفت تاریخی به مطالعه می‌پردازد. فلسفه انتقادی تاریخ و یا «منطق پژوهش تاریخی» از اقسام فلسفه علم است. فلسفه علم، دانش یا مبحثی گسترده است که حوزه‌های علمی و معرفتی گوناگونی را شامل می‌شود. فلسفه انتقادی تاریخ به عنوان معرفتی درجه دوم به علم تاریخ و منطق پژوهشی آن نظر دارد و ساز و کار پیدایش و تحول علم تاریخ را بررسی می‌کند. در اینجا به چگونگی پیدایش علم تاریخ از مصدر رابطه مورخ با گذشته و جایگاه

1. Speculative Philosophy of History/ Substantive Philosophy of History/ Materia Philosophy of History

2. Analytical Philosophy of History/ Critical Philosophy of History/ Formal Philosophy of History

مورخین و تاریخ‌شناسان در این طریق پرداخته می‌شود. هرچند مورخ تحلیلی یا انتقادی به‌عنوان بانی علم تاریخ، درعین‌حالی که به طریق متدلوژیک سعی در شناخت گذشته دارد از فلسفه نظری تاریخ فارغ نیست و بسته به برداشت و نوع تلقی خویش از تاریخ به بازسازی گذشته می‌پردازد، اما در فلسفه انتقادی تاریخ به این بعد نظری و هستی‌شناسی تاریخ کمتر پرداخته می‌شود و ساز و کار پیدایش علم تاریخ و معرفت‌حصولی از آن را مطمح‌نظر دارد. در این برداشت، علم تاریخ حاصل تداخل دو افق حال و گذشته است و هر کدام از این دو موضع زمانی در پرتو ماهیت گفتمانی پیدایش علم تاریخ، در جای خود اهمیت اساسی دارند (کار، ۱۳۷۸: ۵۷-۵۹؛ پولارد، ۱۳۵۴: ۳۱-۳۷).

برخلاف فلسفه نظری تاریخ که سابقه‌ای طولانی داشته و به یک روایت به اندازه تمام تاریخ بشری سابقه دارد، فلسفه علم تاریخ یک دانش نوپاست که به‌طور عمده در یک‌صد سال اخیر رو به تکامل نهاده است (Lemon, 2003: 10-12, 281-282). تا پیش از قرون نوزده و بیست فلاسفه تاریخ، چندان اهمیتی به منطق پژوهشی تاریخ نداشتند و تنها در لابه‌لای اندیشه‌پردازی برخی از فیلسوف-مورخان عصر روشنگری، اشاراتی به برخی از مباحث این بخش از فلسفه تاریخ وجود داشت (ادواردز، ۱۳۷۵: ۴-۶). غیر از این، فلاسفه پیشین دنیای غرب از زمان ارسطو تا دکارت، بیشتر با نگرش سلبی به تاریخ می‌نگریستند و وجه معرفتی آن را نقد و چه بسا نقض می‌کردند. با این حال، فلاسفه بزرگ تاریخ در قرن بیستم، بدین سبب که شواهد کافی برای اثبات تأملات نظری درباره تاریخ وجود نداشت و پرداختن به وجوه معرفتی تاریخ را ضروری‌تر می‌دیدند، الگوپردازی‌های کلان درباره تاریخ را نقد کرده و درصدد پرداختن به منطق پژوهشی تاریخ برآمدند (Lemon, 2003: 12-13). این دسته از فلاسفه به جای پرداختن به طرح‌های کلان درباره تاریخ به بحث درخصوص دانش مورخان پرداختند و بنیان دانش جدیدی را رقم‌زدند که امروزه با عنوان فلسفه انتقادی یا تحلیلی تاریخ از آن یاد می‌شود (اتکینسون، ۱۳۷۹: ۲۵-۲۸).

۱-۳-۲ فلسفه نظری تاریخ

۱-۳-۲-۱ پیشینه و اهمیت فلسفه نظری تاریخ

برخلاف فلسفه انتقادی تاریخ به‌عنوان عرصه تخصصی نوظهوری که در قرون جدید رو به رشد نهاده و در قرن بیستم به بار نشسته است و همین‌طور در نظر داشتن این

مهم که فلسفه تاریخ به عنوان مفهومی که مباحث و مسائل آن مسبوق به سابقه بوده، اما در قرن ۱۸ م و از سوی ولتر وضع شده است، فلسفه نظری تاریخ سابقه ای دیرپا داشته و می توان تاریخچه آن را تا بلندای تاریخ بشری و عصری که انسان، زیست آگاهانه را آغاز کرده است به عقب برگرداند.

به نظر می رسد پس از عبور انسان از مراحل جنگل نشینی و غارنشینی و شروع زیست اجتماعی آگاهانه تری که متناسب با رشد و تکامل جسمی و به تبع آن اندیشه ای بود، به تدریج مسئله کیستی و چیستی نیز برای وی مطرح بوده و لذا نسبت به سرگذشت و سرنوشت خویش حساس شده و درباره هستی و حیات خویش به تفکر پرداخته است. تجربه آموزی و کسب مهارت از سوی انسان ها که با موقعیت اقلیمی و وضعیت جغرافیایی که در آن به سر می بردند ارتباط تنگاتنگ داشت، دیر یا زود موجبات تجربه زیستی و فرهنگ مشترک آنها را فراهم آورد و این تجربه و فرهنگ، اندیشه ورزی انسانی را در پی داشت. اندیشه و عمل انسان ها که فرهنگ و تمدن، دستاورد آن به شمار می رود چیزی جز رقم خوردن تاریخ از سوی انسان ها نبوده است. بنابراین درک نگرش تاریخی انسان ها در گرو درک فرهنگ آنهاست و فهم دغدغه های تاریخی خودآگاه یا ناخودآگاه ایشان در پرتو شناخت فرهنگی آنها امکان پذیر است. تاریخ انسانی از همان آغاز در راستای نیازهای حیات انسانی رقم خورده و درک نیاز از سوی انسان مستلزم تدبیر و تفکر تاریخی بوده است. از این حیث درک فلسفه نظری تاریخ به عنوان دغدغه و پرسش انسان درباره هستی، سرگذشت و سرنوشت خویش از لوای شناخت فرهنگ و اندیشه انسانی در هر زمان و مکانی امکان پذیر است. در این نگاه، فلسفه تاریخ حوزه شمول بیشتری به خود می گیرد و هرگونه تأمل و برداشت تاریخی وجه فلسفی پیدا می کند (مجتهدی، ۱۳۸۱: ۴). چنین برداشتی درباره فلسفه تاریخ به خصوص هنگامی که تفکر فلسفی ملل قدیمی تر و خاصه اقوام و ملل باستانی مورد نظر باشد موضوعیت بیشتری پیدا می کند. چرا که از این اقوام اندیشه های نهادینه و به طور مشخص تعریف شده باقی نمانده و این محققان امروزی هستند که با بهره گیری از دستاوردهای علمی همچون انسان شناسی، مردم شناسی، باستان شناسی، دیرین شناسی، دین شناسی و غیره سعی در شناخت و استنباط درک فلسفی و به تبع آن تاریخی این اقوام و ملل می نمایند. در این میان نکته مهم این است که بخش مهمی از میراث تاریخی این اقوام و ملل ماهیت اسطوره ای و اعتقادی داشته و در نوع خود حاصل

زیست اجتماعی انسان در پی نیازهای مادی و معنوی او بوده است. این موضوعی است که در موضع خاصی از سرگذشت انسان رخ داده و البته نقطه عطف تاریخ بشری قلمداد می‌شود. این موضع زمانی، همانا مرحله عزیمت انسان از بدویت به سمت مدنیت است و با نوعی تسامح، از حیث زمانی دوران گذار از عصر میانه سنگی به عصر نوسنگی را در بر می‌گیرد. منتها اختراع خط در مسیر تداومی حیات بشری آن را سرعت بخشیده و مکتوب کرده است. به‌ویژه اینکه اختراع خط و دیگر ابتکارهای بشری حدّ فاصل دوران مفرغ تا عصر آهن همزمان با عصر تکوین تمدن‌های باستانی است و به یمن اختراع خط، به‌طور طبیعی میراث فرهنگی و اجتماعی غنی‌تری از آنها باقی مانده است، اهمیت این دستاورد حیات بشری مهم‌تر نشان می‌دهد.

۱-۳-۲-۲ ماهیت و چیستی فلسفه نظری تاریخ

در فلسفه نظری، تبیین سیر کلی تاریخ براساس الگویی خاص موردنظر است. فلاسفه نظری در پی کشف و ارائه الگوهای عام و یا قوانین بنیادین حاکم بر سیر تحول تاریخ هستند. آنها با جسارت تمام از شأن علمی، قوانین و الگوهای اکتشافی خویش دفاع می‌کنند و دگرگونی‌ها و فراز و فرودهایی را که در روند کلی حرکت تاریخ رخ می‌دهد، تابع نظم و نظام مشخصی قلمداد می‌نمایند. فلسفه نظری تاریخ کشف نوعی طرح و الگوی کلی و جهان شمول در تاریخ انسانی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد. علاوه بر کشف و شرح الگوهای کلی و عام حاکم بر تاریخ، فهم و تشریح چرایی و چگونگی غلبه و سیطره این الگوها نیز مطمح‌نظر فیلسوفان نظری تاریخ است. همین‌طور فلاسفه نظری تاریخ، نوعی غایت‌مندی و ارزش‌محوری را در تاریخ جست‌وجو و سیر تحول تاریخ را در آن جهت ارزیابی می‌نمایند.

فلاسفه نظری تاریخ به دنبال پی‌بردن به درک مسیر تاریخ به‌طور کلی و ارائه طرح و برنامه عام حاکم بر تاریخ هستند؛ به‌گونه‌ای که عقل و منطق آن را بپذیرد و نیز جریان‌های تاریخی در پرتو آن تفهیم شود را در نظر دارند (دری، ۱۳۷۵: ۱۸-۲۹). فلاسفه نظری تاریخ، افرادی جسور بوده و از نیروی تخیل بالا و شهامت وافر برخوردارند. ارائه فرضیه‌های کلان و تعصب در اثبات وحدت و به هم پیوستگی جریان تاریخ برای ایشان امری عادی است و با صراحت از قطعیت نظریه‌های خود سخن می‌گویند. آنها مدعی عرضه نوعی درون‌بینی درخصوص تاریخ هستند که عمق و

ارزش آن را بالاتر از همه آن چیزهایی می‌دانند که مورخان دست‌اندرکار تاریخ به عرضه آن می‌پردازند. این فلاسفه، عمدتاً به خود تاریخ و سیر تحول آن به‌عنوان یک جریان می‌پردازند و به شیوه‌ای بلندپروازانه‌تر از دیگر مورخان به تعمیم درباره تاریخ مبادرت می‌کنند (Lemon, 2003: 7-1)

در فلسفه نظری تاریخ، تاریخ در کلی‌ترین مفهوم آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این عرصه، تاریخ موضوعی کلان به وسعت تمامی جهان، بلکه کل هستی بشری را در سیطره زمان موردنظر قرار می‌دهد. تاریخ در مفهوم یک دانش، گاه موضوع مشخصی را در زمان و مکانی معین مطالعه می‌کند و گاه تمام هستی را از گذشته تاکنون و از آغاز تا انجام، موضوع مطالعه خویش قرار می‌دهد. در مفهوم نخست، تاریخ‌شناس با رویکرد روش‌مند^۱ با تاریخ برخورد می‌کند و حسب علاقه و توانایی خویش، سطوح زمانی و مکانی موضوع مورد بررسی را کم و زیاد می‌کند و حتی قادر است حدود و ثغور موضوع را نیز تحدید و تنظیم کند. در اینجا، تاریخ‌شناس در حکم متخصص، در پی کسب معرفت انضمامی و روش‌مند است و هادی معرفت تاریخی قلمداد می‌شود. در مفهوم دوم، تاریخ در حکم سیر تحول و صیورت هستی، در حکم بستر و چهارچوبی که تمام زوایای حیات بشری و آنچه مربوط بدان است در درون آن رخ می‌دهد، و فارغ از آن که از سوی چه کسی (تاریخ‌شناس یا عالمی دیگر) مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ تلقی و برداشتی عام از تاریخ را ارائه می‌کند که بر تمامی اندیشمندان و اصحاب علوم مختلف و از جمله تاریخ‌شناسان تأثیرگذار است و تنها دانش خاص مورخان به شمار نمی‌رود. تاریخ‌شناس هم تا همان اندازه تحت تأثیر برداشت‌ها و دیدگاه‌های فیلسوف نظری تاریخ واقع می‌شود که ممکن است یک جامعه‌شناس، روان‌شناس، جغرافی‌دان و... واقع شود. لفظ تاریخ در اینجا یک تشابه لفظی با دانشی به نام تاریخ دارد و اما حوزه مفهومی آن با معرفت تاریخی به‌عنوان حوزه تخصص تاریخ‌شناس متمایز است. هرچند که تاریخ‌شناس نیز در حد نیاز و ضرورت از این عرصه فلسفی تأثیر می‌پذیرد و لذا ممکن است این ذهنیت حاصل شود که عرصه معرفتی او با حوزه معرفتی فیلسوف نظری تاریخ یکی است، اما نباید از یاد برد که پرداختن به فلسفه نظری تاریخ - به‌عنوان معرفتی درجه اول که تمام هستی مرتبط با سیر تحول حیات انسانی را تاریخ در نظر می‌گیرد- حوزه